

گر فراق بنده از بد بندگی است
چون تو با بد بدکنی پس فرق چیست
مولانا جلال الدین بلخی

مسئله میوندوال

قبل از آنکه به مسئله میوندوال بپردازم، بهتر خواهد بود تا پیرامون حیات شخصی و رسمی او کمی روشنی انداخته شود.

در باره سال تولد میوندوال اختلافاتی وجود دارد، عده‌یی سال تولد او را 1919 و بعضی‌ها سال تولد او را 1921 تذکر داده‌اند. بهرحال، محمدهاشم میوندوال در یک خانواده غریب از پدر مقری و مادر احمدزائی بدنیا آمد. پدرش مولوی عبدالحلیم مقری نام داشت. فامیل میوندوال به منطقه عاشقان و عارفان کابل نقل مکان کردند و خودش شامل لیسه غازی و بعداً به لیسه حبیبیه انتقال یافت. کار را در روزنامه اتفاق اسلام در هرات آغاز کرد و سپس کارمند آریانا شد.



دوره کار دیپلماتیک او از سال 1954 شروع میشود یعنی زمانی که بحیث مستشار سفارت در واشنگتن تعیین گردید. در سال 1957 مامور عالیرتبه وزارت خارجه و متعاقب آن بحیث سفیر در لندن گماشته شد. میوندوال در سال 1959 بحیث سفیر در پاکستان و در سال 1960 سفیر در امریکا و در سال 1962 دوباره بحیث سفیر در پاکستان مقرر گشت. در سال 1964 عضو کابینه داکتر یوسف و متعاقب آن بتاريخ دوم اکتوبر سال 1965 بحیث صدراعظم انتخاب شد و این وظیفه را تا یازدهم سال 1967 ادامه داد و سرانجام بنابر دلایل سیاسی با دربار تحت بهانه مریضی استعفا داد و همه دارائی‌های خود را تسلیم دولت نمود. میوندوال اختلاف عمیق با دربار داشت و دربار را مانع رشد دموکراسی و انکشاف جامعه می‌پنداشت. درحالی‌که او مقام صدارت را در اختیار داشت، جمعیت دموکراتیک مترقی (حزب دموکرات مترقی) را ایجاد کرد و از تکامل تدریجی نظام سوسیالیستی حمایت مینمود. او جریده مساوات را بحیث ارگان نشراتی حزب مذکور به نشر سپرد.

من با میوندوال معرفت نداشتم و نخستین بار میوندوال را در فیروزی سال 1966 در جمع دانشجویان افغانستان در ماسکو ملاقات نمودم که وی بنابر دعوت حکومت اتحاد شوروی وقت به آنکشور سفر کرده بود و در صحبتی که او با دانشجویان در کاخ دوستی خلقها داشت، یک حرفش همیشه بگو شم زمزمه میکند: "فکرو هوش خود را بالای درسهای خود متمرکز سازید و قلب خود را با کشور خود داشته باشید."

اما زمانی که میوندوال در میتنگهای عمومی شهر کابل صحبت میکرد حرفهایش را از لابلای جریده مساوات مطالعه میکردم و از کسانی که در اجتماعات و گردهم آئیهای وی اشتراک داشتند میشنیدم. یکی از صحبت‌های عریان وبدون ترس میوندوال که همه جوانان را بحیرت آورده بود در اکتوبر سال 1965 در پارک زرنگار بود که طی خطابه به مردم چنین اظهار داشت:

- اگر شما در چوکات ماموریت بمقام صدارت هم برسید موقف شما از یک پیش خدمت بیش نخواهد بود. البته در این گفته یکی از ملازمان پادشاه را تمثیل میکرد.
- اگر در افغانستان جنرال سه ستاره شوید باز هم مقام شما از یک اردلی بیش نیست که هدف او جنرال خان محمد وزیر دفاع بود.
- اگر شما در چوکات پارلمان کرسی ریاست را هم داشته باشید ارزش شما بیش از یک بوقچه بردار نیست البته هدف داکتر ظاهر رئیس شورا بود. (5)

اولین و اسفناک ترین حادثه که در شروع نظام جمهوری رخداد، موضوع به اصطلاح میوندوال بود. زمانی که تحول سرطان اتفاق افتاد میوندوال مصروف سفری در خارج بود و قرار اینکه بعدها معلوم شد، با شنیدن تحول بیست و شش

سرطان سفر خود را قطع کرد و میوندوال نخست به بغداد و از آنجا مستقیم عازم کابل گردید. مسلماً که توقع خدمت گذاری را در شرایط نوین نظام جمهوری به وطنش داشت.

از جانبی، روند انحصار و استحکام قدرت شخصی سردار داود، مجال و فرصت هرگونه همکاری را از وی ربوده بود. در اینجا سردار داود و برادرش مهندس ساختار نظام نوین جمهوری بودند که در ماهیت تفاوتی با نظام شاهي پسر عمش ظاهر شاه نداشت. میوندوال که در ضدیت با خاندان محمدزائی و بخصوص با سردار نعیم و سردار نوراحمد اعتمادی قرار داشت، یک سرگردان نسبت به هرکسی بالاتر بود تلاش مینمود تا نظام نوین مجال سهم گیری وسیع افشار جامعه و روشنفکران را مساعد سازد. او که بنیاد گذار حزب سوسیال دموکرات افغانستان بود از طریق هواداران خود و عده یی از اراکین اسبق نظامی و ملکی، اندیشه و نگرانی خود را نسبت به روند موجود نظام اجتماعی ابراز میداشت.

در خطاب به مردم سردار داود که بتاريخ اول سنبله سال 1352 پخش شد دو نکته در رابطه به جلب مردم در جهت استحکام جمهوری جوان قابل توجه است:

- "با ازبین رفتن رژیم گذشته اکنون امکانات آن بوجود آمده است که کلیه قوای دولتی بدست مردم و استقرار حاکمیت ملی در وجود جمهوری جوان و دموکراتیک افغانستان متمرکز گردد."
- "در این مرحله خطیر و حساس تاریخی تمام نیروهای ملی و مترقی و تمام طبقات وطن پرست کشور در یک جبهه وسیع تحت لوای رژیم جمهوریت جوان کشور متحد گردند."

موضوع دیگری که سردار داود به مردم و عده کرد، مسئله قانون اساسی کشور بود او در خطاب بمردم گفت: "در زودترین فرصت کمیسیونی بغرض مطالعه و تدوین مسوده قانون اساسی جدید جمهوریت تعیین و پس از طی مراحل قانونی و تصویب آن از طرف مجلس کبیر افغانستان به مرحله انفاذ درآید و دموکراسی واقعی ملی تحقق یابد."

این طرحهای فتنه و پرمحتوی مستلزم آن بود که سردار داود بایست شکیبائی و حوصله مندی پذیرش طیف وسیع افکار گوناگون سیاسی را در خود و در همکاران نزدیک خود پرورش میداد. مع الاسف کردار با گفتار تفاوت زمین و آسمان را داشت و درصدد آن برآمد تا عقده های دهسال حقارت و خانه نشینی را بشکلی از اشکال از رقبای سیاسی و جریانات و سازمان های سیاسی کشور برآورد.

پس از یک ماه تأمل، برادرش سردار محمد نعیم را بحیث نماینده خاص موظف ساخت تا به کشور هاییکه تمایلات و وابستگی سیاسی دارد اعزام نماید. سردار نعیم نماینده خاص و فوق العاده سردار داود بتاريخ نوزدهم سنبله روانه اتحادشوروی شد و ملاقاتی با کاسیگین صدراعظم اتحاد شوروی داشت و ده روز بعد یعنی بتاريخ بیست نهم سنبله روانه دهلی شد. ساعت ده بجه روز بود که با سایر اعضای کابینه غرض مشایعت سردار نعیم به میدان هوای کابل رفیقیم. تعداد زیادی از اراکین عالیرتبه دولتی در میدان آمده بودند. هوای صاف و آفتابی کابل نسیم خیلی گوارا را با خود داشت. در این اثنا عبدالقدیر قوماندان ژاندارم و پولیس آهسته آهسته خود را بمن نزدیک ساخت و گفت که شکاری خیلی قوی بدست آمده است. من تعجب کردم که "چه شکاری؟" گفت: "حتماً خبر میشوید!" باز از وی پرسیدم که بهتر همین اکنون حرف های خود را بیان کنید. گفت: "توطیه خیلی بزرگ را کشف کرده ایم و بعد از عزیمت وزیر صاحب نعیم خان مستقیماً نزد رهبر میروم تا امر گرفتاری آنها را صادر کند!" او باز تکرار کرد که اسناد قابل انکار ناپذیر بدست داریم و رهبر را حتماً قانع میسازیم.

حرف های قوماندان عمومی پولیس مرا بحیرت آورد. زیرا یک روز قبل میوندوال نگرانی داشت و گل محمد کوهستانی که از همکاران پیشین او بود نزد فرستاد و تقاضا داشت که مرا ملاقات کند. نخست گل محمد کوهستانی در دفترم از مرگ مادرش خبر داد که برای آن مرحومه طلب مغفرت نمودم و بعد گفت: "دیروز من و محترم میوندوال از کوهستان جائیکه مادرم را دفن نمودم با عجله روانه کابل شدیم زیرا که میوندوال صاحب فضای سیاسی را آنقدر خوب نمی بیند و او این نفر را میشناسد." وقتیکه حرف از این نفر را کوهستانی بزبان آورد اشاره به عکس سردار داود کرد که در دیوار دفتر آویخته بود. هدف کوهستانی این بود که سردار داود آدم احساساتی است و زود به سخنان جاسوسان گوش میدهد. "اگرزمینه ملاقات او را عاجل با سردار داود مساعد سازی، او از خودت خیلی ممنون خواهد شد." زیرا در تمام کابینه و اطرافیان سردار داود کسی را سراغ نداشت که او را همکاری صادقانه کند. برای اینکه کوهستانی مطمئن شود، من بدون درنگ موضوع تقاضای ملاقات هاشم میوندوال را به سردار داود

تلفونی مطرح نمودم و فکر میکردم که از ملاقات ابا نورزد. اما برعکس سردار داود خیلی به جدیت گفت که: "از هرگونه تماس و مذاکره با میوندوال خود داری کنیدا!" کوهستانی پاسخ را شنید و خیلی به حیرت درآمد که چگونه از ملاقات با یک همکار پیشین و صدراعظم سابق این کشور اجتناب میکند!

پس این را میرساند که ذهنیت سردار داود بیش از پیش علیه میوندوال آماده شده بود و میوندوال نیز خودش در جریان دسایس و هیاهوی که علیه اش شکل میگرفت، آگاهی داشت. از اینرو میخواست از طریق من سردار داود را مطلع سازد که دسایسی علیه او برآه انداخته شد است. لیکن سردار داود حتی مجال آنرا نداد تا بشنود که میوندوال چه میگوید. میوندوال روز بیست و هشتم یعنی یک روز قبل از فاتحه مادر گل محمد کوهستانی که در کوهستان صورت گرفته بود به کابل بازگشت نمود و ترسش هم این بود از فضای ناسالمی جلوگیری کند که خلاف میل و اراده اش ایجاد شده بود.

روز پنجشنبه بیست و نهم سنبله بود. پس از مشایعت سردار نعیم نماینده خاص سردار داود به هند، نخست از میدان بدفتر رفتم و تا ساعت دو بجه ظهر در دفتر ماندم و سپس روانه منزل شدم. هنوز در منزل دقایقی را سپری نکرده بودم که عبدالقدیر قوماندان ژاندارم و پولیس طی صحبت تلفونی تقاضا نمود تا به دفتر قوماندانی قطعه منتظره نمبر 1 در عمارت سابقه گمرک کابل جابجا بود حاضر شوم. بدون معطلی به عجله روانه قطعه منتظره شدم و به دروازه دخولی کلانی داخل شده به منزل دوم بالاشدم. همه از اعضای کمیته مرکزی در آنجا تجمع نموده بودند.

قدیر در جلسه گفت که اسنادی را از منزلی که در کوته سنگی واقع بود بدست آورده است که در آن برنامه ترور اعضای کمیته مرکزی توضیح داده شده بود. عکس اعضای کمیته مرکزی در میان اسناد بود و هرکسی شماره بندی شده بود و در یک ورق دیگر اسمای افرادی که وظیفه ترور آنها را داشتند درج گردیده بود. قدیر گفت که رهبر بدون درنگ امر گرفتاری و تحقیق آنها را داده است و از همین لحظه به گرفتاری آنها دست میزنیم. از اینرو خواستم شما را در جریان قرار بدهم. او به من رو آورده افزود که نام رفیق شما قوماندان عمومی و مدافعه هوایی نیز شامل است. علاوه کرد که دستگیری او را یکی از افسران هوایی باید با ما همکاری کند که خودش دگرمن مرتضی قل سرانجنیر قوایی هوایی را انتخاب کرد. گزارش قدیر همین قدر بود و بیشتر فیض محمد وزیر داخله و قدیر موضوع گرفتاری گروپ اول را پیش بردند.

متن ابلاغیه حکومت جمهوری افغانستان:

بتاریخ سی و یک سنبله دو ابلاغیه از طرف حکومت جمهوری افغانستان به نشر رسید. ابلاغیه اول به متن اتی در مورد مداخلات پاکستان بود:

"از مدتی به اینطرف پاکستان غیر عادلانه و یکجانبه ادعا میکند که افغانستان در امور داخلی پاکستان مداخله میکند. حالانکه دسیسه در افغانستان کشف میگردد که نظریه دلایل قوی تحریکات پاکستان در آن دخیل است. بحیث حکومت یک مملکت صلحدوست که غیر از صلح در وطن خویش و در منطقه و در جهان چیزی نمیخواهد جدا خواهش میکند تا حکومت پاکستان بار دوم به این گونه اعمالیکه منجر به برهم خوردن صلح منطقه و بلاخره صلح جهانی میگردد اقدام ننماید."

ابلاغیه دوم در باره کشف توطیه بود که چنین از طریق رسانه های گروهی به نشر رسید:

"از چندی به اینطرف دستۀ از ارتجاعیون به ضد نظام جمهوری برای برهم زدن امنیت و از بین بردن نهضت انقلابی وطن پرستان تشکیل جلسه میدادند. دوستان انقلاب با تمام برده باری و حوصله متوجه اوضاع این خائنین بودند. خوشبختانه و موفقانه ایشان را با تمام اسناد و شواهد دستگیر نمودند. با اینکه تمام مردم افغانستان و قتی که نام از حامیان ارتجاع برده میشود چهره های این اشخاص در مقابل چشم های شان نمودار میگردد. اما برای اینکه خوبتر از حقیقت واقف گردند اینها عبارت اند از:

- محمد هاشم میوندوال
- خان محمد والی اسبق ننگرهار

■ دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق با یکتعداد اشخاص دیگر که روز پنجشنبه 29 سنبله 1352 به امر حکومت گرفتار شدند.

مسوده هر دو اعلامیه را داکتر شرق ترتیب نموده بود. هر دو ابلاغیه هرگز با نورمهای حقوقی و قانونی وفق نداشت و محض یک سلسله مقولات بی محتوی و مجرد را افاده مینمود. مثلاً در ابلاغیه دوم کلمات نظیر "نهضت انقلابیون وطن پرستان، دوستان انقلاب، خائنین و حامیان ارتجاع" اصلاً با نورم های قبول شده دولت داری موافق نیست. بکار بردن کلمه "خائنین" فقط از صلاحیت محاکم است که بالای دوسیه های تحت قضای حکم صادر میکند. یا اینکه در ابلاغیه گفته نشده که مقامات امنیتی جمهوری افغانستان موضوع را کشف و تحت تحقیق قرار دارد، بلکه گفته میشود دوستان انقلاب! یعنی کی ها؟ همان حلقه کوچک و محدودیکه در ارگانهای اداری دولت رخنه کرده اند، یا مردم افغانستان؟ جالب از همه اینکه موضوع "حوصله" مطرح بحث قرار گرفته است، چیزیکه در حقیقت امر سردار داود به فقدان آن دچار بود.

چینیایی ها ضرب المثلی دارند که پیمودن فاصله هزار کلومتر از گامهای نخستین کلومتر آن فهمیده میشود. از اینرو سیر و تکامل جمهوری نوین افغانستان از هفته های اول و ماه های اول آن روشن شد. تعداد زیادی از افسران نظامی و ملکی را در سطوح مختلف از منازل شان بیرون نموده و به تاکوای های وزارت داخله در شرایط خیلی وحشتناک زندانی ساختند. یک باند خیلی خطرناک افسران پولیس را که اکثراً در آلمان غرب تربیت دیده بودند برای استنطاق بجان متهمین جرم کودتا انداختند. سردار داود دادگاه نظامی را تحت ریاست جنرال غلام فاروق لوی درستیز اسبق و عده بی از افسران مزدور و گوش بفرمان دایر ساخت. سردار داود از احساسات مردم افغانستان که نسبت به نظام نوین جمهوری از خود نشان داده بودند سوء استفاده کرد و این گروه را بنام جاسوسان غرب محکوم ساخت.

مناسبات من با سردار داود و حلقه کمیته مرکزی او روز بروز تیره شده میرفت. این رابط از نخستین روزهای اعلام جمهوری با تنش های روبرو شد یعنی زمانی که سردار داود در خفا با نزدیکترین افراد وابسته اش تفاهم و تصمیم بیرون نمودن خانواده سلطنتی را گرفت. از اینرو تاثیر گذاری من روی برخورد ناصواب و بی بندوباریهای پولیس و اسارت افراد بیگناه ناممکن بود. در جامعه سروصدای شکنجه و ظلم پولیس در پروسه استنطاق بالا شد و از هر گوشه و کنار شکایت میرسید و تقاضا می شد که ظلم پولیس را به رئیس دولت برسانید. من خیلی تلاش داشتم تا در مسایل وزارت داخله مداخله نکنم. زیرا خودم وزنه خود را در داخل دستگاه دولت دقیق درک میکردم و مرا نیز بشیوه های گوناگون مورد پیگرد قرار داده بودند. وزارت داخله وظیفه تعقیب، تحقیق و شکنجه زندانیان قضیه میوندوال را داشت و هر روز دامنه آن وسعت میافت و عده زیادی غرض تحقیق بزدان کشانیده شدند.

ساعت سه بجه بعد از ظهر روز ششم میزان بود که داکتر شرق از من تقاضا بعمل آورد تا امشب در جریان استنطاق سید امیر قوماندان اسبق قوای هوایی و مدافعه هوایی حضور داشته باشم. زیرا او حاضر نیست به شخص دیگر تحقیق بدهد. وی اصرار میکند که تنها به جناب محتاط پاسخ خواهم داد و بس. در یکی از شب های ماه میزان که ساعت در حوالی هشت بود با پاچاگل وزیر سرحدات روانه هتل انترکانتیننتال شدم. البته شهرکابل از نظر محل تفریح و استراحت، شهر خیلی غریبی بود. در منزل پنجم هتل انترکانتیننتال دور یک میز کنار پنجره نشستیم، فضا خاموش بود و هر دو از یاران شب بیست و شش سرطان و اعضای نام نهاد کمیته مرکزی مطالب و شکایت های داشتیم و در باره دستگیری میوندوال و گروه او تبادل نظر نمودیم. از تقاضای داکتر شرق هم پاچاگل را خبر دادم. ما هر دو در دو راهی قرار داشتیم که آیا در پروسه تحقیقات امشب اشتراک کنیم و یا نه. بالاخره به این نتیجه رسیدیم که جریان تحقیقات را از نزدیک می بینیم و هم چنان حرفهای دگروال سید امیر قوماندان عمومی اسبق قوای هوایی را میشنویم. باز دید از جریان تحقیقات زندانیان و داشتن تصویر درست بخصوص موضوع سید امیر، دلچسپی خاص برای ما داشت. زیرا که او از همزمان ما در قیام ضد سلطنت بود و نقش فعالی در فرماندهی نیروهای هوایی بگرام داشت و با در نظر داشت همین نقش مسئولیت بزرگی برایش سپرده شد. و همچنان میخواستیم که بدانیم در منازل تحتانی وزارت داخله چه میگردد. زیرا در کوچه و بازار از شکنجه و فشار پولیس حرفهای زیادی بر سر زبانها بود. مردم حرفهای خود را داشت و قضاوت خود را میکرد.

نخست با قدیر تماس گرفتیم که زمان استنطاق را برای ما روشن سازد و بنابر هدایت داکتر شرق ما از جریان استنطاق دیدن خواهیم کرد. قدیر که قوماندان عمومی ژاندام و پولیس بود در جواب گفت که تحقیقات از زندانیان قضیه میوندوال بساعت ده بجه شب آغاز میشود و تا ناوقت ادامه پیدا میکند. بدون تردید که مردم عادلانه قضاوت میکنند.

پدر و پسر- عاملین استبداد و شکنجه:

من و پادشاکل در حوالی ساعت دوازده نیمه شب روانه وزارت داخله شدیم. در مدخل وزارت داخله یکی از افسران موظف ما را راهنمایی کرد. ما از زینه های کانگریتی منزل اول به منزل زیرزمینی قدم نهادیم و در برابر ما یک دهلیز دراز و نیمه تاریک دهشتناکی قرار گرفت. فغان و داد و فریاد های غم انگیزی از اطاقهای کانگریتی تحتانی در همین دهلیز نیمه تاریک طنین انداخته بود. برای من قرار گرفتن در چنین وضع، خیلی وحشتناک بود. ما داخل اولین اطاقی شدیم که در سمت چپ ما قرار داشت. در برابر ما سه افسر مستنطق پولیس ایستاده بود که روبرویشان میز و بالای آن آلات مختلف از قبیل وسایل ثبت آواز، کستها و کاغذ و غیره موجود بود. در مقابل آنها مرد مسن و تنومندی که قامت کوتاه داشت ایستاده بود. زمانیکه به سیمایش چشمانم دوخته شد او را انسان خیلی مطمئن، مصمم و جسور یافتم. ریش او برای یک هفته تراشیده نشده بود و بخوبی تارهای موی ریش سفیدش در روشنای چراغ میدرخشید. در گوشه دیگر اطاق سید عبداللہ وزیر مالیه ایستاده بود که دستانش در عقیش از غضب باهم گره خورده بود و پاهایش از هم فاصله داشت، همین را عربده میکرد: "او مرستیال بگو! چطور علیه نظام نوین جمهوری قیام میکردید؟ برق بدش!"

این مرد متهم که چون کوه استواری در برابرم جلوه کرد، مرستیال خانمحمد خان بود. خانمحمدخان از دوستان دیرینه سردار داود شمرده میشد که در زمان دهسال خانه نشینی او، گاه گاهی به منزلش سر میزد و احوال سردار داود را جویا میشد. زمانیکه پولیس میخواست با دنده برقی به شکنجه اش ادامه بدهد و جناح راست روی او را هدف قرار داده بود، فوراً مداخله کردیم و مانع شکنجه شدیم و اظهار نمودیم که ما باورداریم که محترم مرستیال در برابر پرسشهای شما بدون هرگونه شکنجه پاسخ میدهد. فلذا این دنده برقی را بس کنید. مستنطقین که افسران پولیس بودند از شکنجه دست برداشتند.

چه دنیای شگفت انگیزی است! گاهی انسان را بعضی مسایل خیلی گیج و سردرگم میسازد. بیست سال قبل از حادثه گرفتاری میوندوال یعنی در سال 1954 زمانیکه عبدالملک عبدالرحیم زی را بزدان انداختند، در آن زمان پدر سید عبداللہ یعنی سید عبداللہ خان وزیر داخله بود. مسعود پوهنیار در کتابش مینویسد: "صرفاً عبدالملک تحت شکنجه قرار نگرفت. اما فحش و دشنامی را که در جریان تحقیق سید عبداللہ خان وزیر داخله به او گفته بود، تا آخر عمر بیاد داشت." (6)

بیست سال بعد یعنی پسر سید عبداللہ خان، سید عبداللہ وزیر مالیه همان شیوه دشنام و فحش گفتن را در جریان تحقیق مرستیال خان محمدخان بکار میبرد که پدرش علیه عبدالملک عبدالرحیمزی بکار برده بود. شعر شیخ سعدی بیادم آمد.

آخر ان گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود.

اما اینبار خان محمد خان خاموش نبود. نمیدانم که عبدالملک عبدالرحیمزی چه عکس العملی از خود نشان داده بود. لیکن خانمحمدخان مرستیال، سید عبداللہ را مخاطب قرار داده گفت: "من خیلی متاسفم. محترم صدراعظم صاحب سردار داود به شخصی مانند تو اتکا کرده است." او بما اشاره کرده گفت: "بین اینها هم جوان و انسانهای مودب هستند. ولی تو خیلی بچه بی ادب هستی. هزاران بچه مانند تو از زیر دست من تیر شده است. من هرگز مخالف به نظام نوین جمهوری نیستم. این موضوع را جناب صدراعظم بخوبی آگاهی دارد. من طرفدار افغانستان مستقل و عضو کشورهای عدم انسلاک میباشم. من میخواهم یک نظامی در کشور نظیر یوگوسلاویا رویکار آید. ولی متاسفم که تو امروز شخص نزدیک به صدراعظم صاحب میباشی."

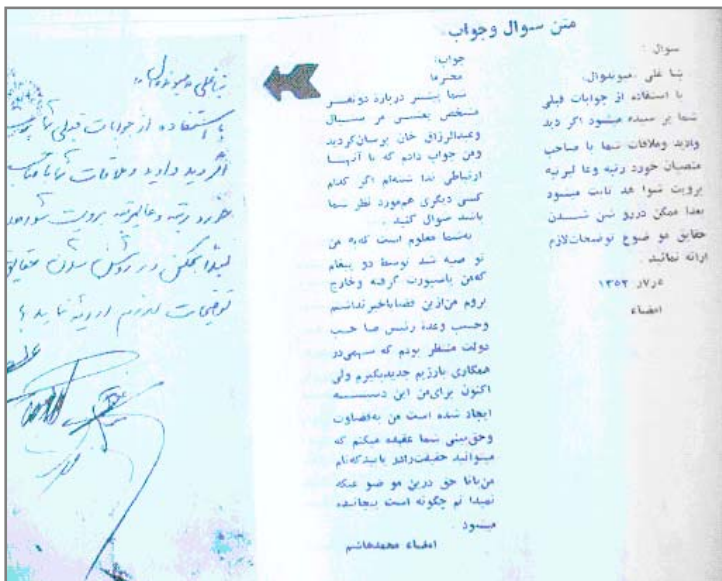
عبداللہ خاموش ماند و بیشتر نتوانست در محضر ما امر شکنجه برقی را صادر کند. از این اطاق بیرون شدیم و در دهلیز پادشاکل بمن رو آورده گفت: "خدا نجات بدهد، در اینجا چه حال است!" او علاوه کرد: "محتاط صاحب! اگر

من خدای ناخواسته به این سرنوشت دچار شوم، فقط در زیر یک پارچه کاغذ سفید امضاً میکنم و میگویم حکم آنرا هر طوریکه میخواهید شما بنویسید."

از دهلیز چند قدم برداشتیم به یک اطاق تحقیق دیگری که در جناح راست ما قرار داشت داخل شدیم. در داخل اطاق دگروال سید امیر بود. این اطاق هم مانند اطاق قبلی با یک میز و وسایل ثبت آواز و وسایل تحقیق مجهز بود. در این اطاق دسته‌یی از خمچه‌های چوب بید برای شکنجه هم موجود بود. در اینجا هم سه افسر پولیس در عقب میز قرار داشتند و در برابر آنها دگروال سید امیر قرار گرفته بود. زاینکه سید امیر ما را دید، معنویات خود را از دست داد و همین را میگفت که "برای خدا اشتباه کرده ام از حضور محترم رئیس دولت عفو مرا بخواهید، برای خدا من اشتباه کرده ام و عفو مرا بخواهید." او برخلاف مرستیال معنویات خود را از دست داده بود و باعجز و اعتذار عفو میخواست.

سید امیر را خطاب نموده گفتم: "بهتر است شما تمام داستان را حکایه کنید تا بتوانیم عفو شما را از جناب صدراعظم و رئیس دولت تقاضا کنیم. بالاخره ما چه بگوئیم که چه اتفاقی رخ داده است؟" سید امیر گفت که "به قیام ضد سردار داود دعوت شدم. برای عملی ساختن اینکار سفارت امریکا مبلغ دو هزار دالر را در اختیارم گذاشت." سید امیر ادامه داد: "از این پول مبلغ هشتاد هزار افغانی آنرا از سفارت شوروی برای خود یک عراده موتر و الگا خریدم و باقی آن نزد من موجود است. من با عده‌ای از شخصیت‌ها ملاقات‌های داشتم بشمول جنرالان اردو مانند عبدالرزاق خان قوماندان اسبق قوای هوایی، ممتاز خان صافی پیلوت، اکرم خان پیلوت و جناب محترم میوندوال و غیره." بدین ترتیب سید امیر از نیات خود برای قیام پرده برداشت و همه مسایل را آشکاراً بیان نمود. زاینکه تقاضای عفو او را به سردار داود انتقال دادم. وی گفت که "گناه سید امیر نسبت به سایر توطیه‌گران بیشتر است. زیرا ما اعتماد بیحدی بالای او نمودیم."

بدین ترتیب به چندین اطاق دیگر نیز سرزدیم و مشاهده نمودیم که افسران مستنطق پولیس به چه شکنجه‌های وحشیانه متوصل میشوند. اطاق آخری که به آن داخل شدیم اطاقی بود که از میوندوال تحقیق صورت میگرفت. این اطاق نسبتاً کلانتر بود و یک دیوان سه نفری در کنار دیوار قرار داشت که میوندال در وسط آن نشسته بود. در مقابل آن یک میز قرار داشت و بالای میز اوراق پراکنده افتیده بود. در مقابل میز به فاصل دومتیری یک میز کلان تحریر موجود بود و در روی میز مانند سایر اطاقها تاپی ریکاردرها، کست‌ها و بسی وسایل دیگر. اما در این اطاق از وسایل شکنجه چیزی بنظر نمیخورد.



میوند وال آرام روی چوکی نشسته بود و به صداهای کسانی گوش میداد که علیه او شهادت داده بودند. در آنجا چند کست را شنید که آواز عبدالرزاق خان قوماندان عمومی اسبق هوایی، عبدالجبار خان ملکیار، عبدالسلام خان ملکیار و بسی جنرالهای دیگر بود که یا در منزل میوندوال در کارته پروان و یا در هنگام تدفین جنازه یکی از اقارب ملکیار صورت گرفته بود. در تمام کست‌ها شکایت از سردار داود و شیوه پیشبرد نظام نوین جمهوری شنیده میشد گویا که سردار داود به افراد ناشایسته و بی کفایت اتکا نموده است، و شکایت بیشتر از یک گروه چپگرایان وابسته به شوروی بود که کشور را از مسیر

بیطرفی و آزادی و استقلال آن به سوی انحراف سوق میدهند. شکایت از این بود که سردار داود در مسایل دولت داری با سایر شخصیت‌ها نخبه و با تجربه کشور مشوره نمیکند.

میوندوال تمامی کست ها را شنید و در پاسخ گفت که: "بلی چنین است." نصرالله پولیس که هیئت مستنطقین را رهبری میکرد گفت: "پس حال که شما تمام کست ها را شنیدید، لطفاً شما خود در زمینه روشنی اندازید." میوندوال گفت که "شب ناوقت شده و من خیلی خسته ام. اگر بهتر باشد باقی مسایل را فردا توضیح خواهم داد." در این اثنا مستنطقین پولیس یکی بسوی دیگر نگاه کردند و ساعت هم در حدود دو بجه نیمه شب بود، تحقیق را در همینجا خاتمه دادند و موضوع را به فردا موکول ساختند.

از این وحشت سرا خارج شدیم و فضای وحشت ناک اطاقهای تحقیق، دنده برقی و چوب وسایل گوناگون شکنجه مرا سخت رنج میداد. هر لحظه چهره های هبیت ناک نصرالله، عیسی، نبی، اکلیل و سایر پولیس های مستنطق از یکطرف و حالت وحشت زده میوندوال و غرور مرستیال خانمحمد خان در معزم حک شده بود و سخت مرا رنج میداد و نقطه چرخشی در اندیشه ها و امیدهایم نسبت به نظامی شکل گرفت که خود در تاسیس آن از هیچ تلاش و کوشش دریغ نکردم. نفرت و بدگمانی از همین شیوه های برخورد غیر انسانی نسبت به رهبری و شخص سردار داود منشا گرفت. سخت رنج میبردم و قتیکه میدیدم و نمیتوانستم نقشی در جلوگیری از شکنجه بازی کنم.

فردا باز هم با همین خاطره غم انگیز بدفتر رفتیم. بار دیگر قدیر تماس گرفته و گفت که حتما در محل سابق باید برای یکساعت جمع شویم. به عجله بسوی محل فرماندهی قطعه منتظره نمبر یک رفتیم و داخل اطاق متروک در منزل دوم گردیدیم. در آنجا باز قدیر، عدالالله، فیض محمد، سردار حیدر رسولی، و سایر اعضای نام نهاد کمیته مرکزی گرد آمده بودند. در جلسه قدیر قوماندان ژاندرم و پولیس گزارش داد که امشب محمد هاشم میوندوال بخود کشی دست زد. او چند قطعه عکسهای میوندوال را بالای میز انداخت که در حالات مختلف گرفته شده بود. استدلال قدیر این بود که با استفاده از دستمال دست بخود کشی زده است. سناریو طوری توضیح داده شد که گویا نخست دستمال را مرطوب ساخته تا مقاومت آنرا بالا ببرد و بعد در یکی از پله های کلکین آنرا بسته کرده و خود را غرغره نمود. برای من فهم این توضیحات خیلی بغرنج بود زیرا نه من پولیس بودم که با شیوه های غرغره آشنائی داشته باشم و نه هم داکتر طب عدلی تا از ملاحظه با چشم و گوش و دهن و یا قسمت های دیگر جسد تشخیص نوع خود کشی و یا قتل عمدی را تثبیت کنم. قدیر همچنان گفت که داکتر طب عدلی بالمکنداس نیز جسد را مشاهده و خود کشی را علت اساسی آن دانسته است.



قدیر و حیدر رسولی و باقی همه تاکید کردند که میوندوال در دوراهی قرار گرفته بود یا باید تمام راز ها را افشا میکرد که مسلماً پای یک قدرت بزرگ در میان می آمد و یا اینکه به همین عمل دست میزد، خوب این سرنوشت تمام جاسوسان است که در مراحل حساس توان از بین بردن خود را داشته باشند تا راز ها برای جامعه برملا نشود!

اما قتل میوندوال که مستقیماً بدستور سردار داود توسط قدیر صورت گرفته بود، بیشتر پنهان نماند و شایعه ترور او را به رقبای سیاسی خود یعنی پرچمی ها حواله کردند و تا توانسته باشند شوریها را نیز دخیل سازند. محمد نجم آریا در اثر خود تحت عنوان "محمد هاشم میوندوال" می نویسد: "نصرالله پولیس گردن میوندوال را تاب داده شکست و با آخرین لگد قوماندان عمومی امنیه (عبدالقدیر نورستانی) در بطنش خون از دهن او سرازیر گشت و چون یک مبارز وطن پرست جان سپرد." (7)